روایت «وسّع علی امتی» با نگاه فقهی

صفحه چهارم بودیم،

> قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: ای ربی وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف» و ربّما استدلّ علیه بقول الصادق علیه السلام فی خبر حمّاد بن عثمان «إنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه .. الحدیث» و فی دلالته تأمّل[1]

شاگرد: حدیث قبلی که یادتان نرفته؟

استاد: نیمه کار ماندن یا عشر کار؟

شاگرد: نمیدانم که دقیقه آخر چه گفتید.

استاد: در مورد روایت اول از حیث سندی چون بحث ما نیست خیلی بنا ندارم که طول بدهیم. اما صبغه کار طلبگی این است که کار را به‌صورت غیر مستحکم جلو نبرد و تا حدی که ممکن است حرفش را بزند. راجع به سند این حدیث مطالبی که دیروز عرض شد، فعلاً برای بحث ما کافی است. صفحه‌ای هم که راجع به احادیث سبعة احرف بود را به‌صورت فهرست در آوردهام و روایاتی که در این باب هست، چه مثبت سبعة احرف و چه نافی آن را در صفحه‌ای جدا گذاشتهام. مطالبی هم که آقایان افاده فرمودند ذیل هر حدیث خودش رفته است. مثلاً سند «ادنی ما للامام» به صفحه «ادنی ما للامام» رفته است. در آن جا قرار گرفته تا هر کسی در آن جا ببیند. اساساً اصل فدکیه برای این است که انسان مطالب را در آن جا بریزد تا فراموش نشود، بعد آنها دسته‌بندی میشود و هر کدام در جای مناسب خودش قرار بگیرد.

مطلبی که دیروز عرض کردم این بود که کلمه «وسّع» از جهاتی نسبت به «خفّف» و... اولویت دارد. نکته ی دیگر هم این بود که «وسّع» را چطور معنا کنیم. به سه علم مربوط میشد. آن چه که بعدا به ذهنم آمد، مسأله علم اصول بود. دیروز علم اصول را عرض نکردم. چون مطالب حجج علم اصول از چه چیزی بحث میکند؟ از دلالت دلیل بحث میکند. بحث میکنیم فلان دلیل، دلیل هست یا نه. قیاس دلیل است؟ اجماع دلیل است؟ در این علم از دلالت دلیل بحث میکنیم.

یکی از شعبی که در اصول هست بحث از کتاب است و بحث از دلالت کتاب در شعب مختلف آن است. لذا مرحوم شیخ در رسائل وقتی به بحث کتاب رسیدند تواتر قرائات را مطرح فرمودند که بنا بر مشهور که میگویند قرائات متواتر است، کلّ قرائة آیه. یعنی دلیلی است که هم سند آن

متواتر و قطعی است و هم فقیه باید دلالت آن را نگاه کند. چون «کل قرائة متواتر». مرحوم شیخ این را مطرح کردند. همچنین در خود بحث کتاب نظیری دارد. در خود بحث کتاب یک بحث خوب و لطیف و دقیقی هست که قبلاً هم عرض کرده بودم؛ اینکه آیا سنت میتواند ناسخ کتاب باشد یا نه؟ هل ینسخ الکتاب بالخبر ام لا؟ شیعه و سنی بحثهایی دارند. علامه شیخ انصاری هم در فرائد مطرح کردهاند. در آن جا نکات خوبی هم فرمودهاند.

بنابراین اگر علم اصول این است، یکی از چیزهایی که روایات دیروز میتواند در آن وارد شود، علم اصول است. روی کدام یک از محتملات آن؟ اگر بگوییم «وسّع علی امتی»، به نظرم تلقی دون در صد عرف فقیه است. «ای رب وسّع علی امتی»؛ یعنی بر آنها سخت نگیر؛ اجعلهم فی سعة؛ لاتضایق علیهم. این معنایی است که همه میفهمند. معنای صاف و ساده و سالمی است. این فقیه میشود. یعنی حرام نیست. اگر غلط میخواند بر آنها مضایقه نیست.

عرض کردم که بحث فقیه آن، سه حوزه بسیار مهم را شامل میشود. هر سه حوزه آن مهم است؛ لاحن، ساهی و ناسی. خیلی هم فرق میکند. مثالهای ظریف و دقیقی دارد. ممکن است شما در این سه مورد فتوایی پیدا کنید که در این سه مورد با هم فرق کند. لاحن کسی است که غلط میخواند. زبانش نمی چرخد و نمیتواند بخواند. مثل بلال که لاحن بود. نمیتوانست «اشهد» بگوید. به این لاحن میگوییم. یعنی کسی که میفهمد که قرائت چیست و لغت چیست اما نمیتواند درست آن را بگوید. شوخی معروفی است که ملّا نمیتوانست «شرّیره» را بگوید، لذا یک جور دیگری میگفت. دانشآموزان او هم مانند او میگفتند. میگفت من که اینطور میگویم چون زبانم نمی گردد، شما این جور بگویید؛ دوباره همان را میگفت! آنها هم مانند او تکرار میکردند. استاد ناراحت میشد. او میگفت «شیئا یَیَه». خب نمیتوانست غیر این بگوید. راء را به این صورت میگفت. باز به اینها میگفت من که میگویم «شیئا ییه»، شما نگویید. شما بگویید «شیئا ییه»! خب آنها هم میگفتند. این شوخی است ولی چنین شخصی لاحن میشود. لاحن یعنی میداند که اینجا طوری نیست؛ دیدی بچهها به سنی میرسند که خودش نمیتواند بگوید اما اگر اداء او را در بیاوری میفهمد که داری اشتباه میگویید. چون او همان لغت شما را میگوید و نمیتواند بگوید. لذا از اداء در آوردن شما ممکن است ناراحت شود یا بخندند.

محوریت تحدی در وحی قرآنی

شاگرد: سه حوزهای که فرمودید ناظر به تعبیر «وسّع علی امتی» بود. کلامی بفهمیم، فقیه بفهمیم و... . اگر با توجه به صدر و ذیل این روایت معنا شود؛ مثلاً در حوزه فقیه، این روایت با بخش «یامرک ان تقرا علی سبعة احرف» به چه صورت میشود؟ مثلاً لاحن و ساهن که در این بخش نیستند.

استاد: ببینید آن چه که الآن در اظهریت گفتم، این است که بر «ت» خطاب «تقرأ»، تأکید نکنید. «ان الله یامرک» یعنی شما که قرآن را میخوانی و امتت؛ شما و امتت. یعنی قرآن وقتی به مرحله قرائت میآید، «علی حرف واحد» است. یعنی حق ندارید جور دیگری بخوانید و آن را تغییر بدهید. حتماً باید دقت کنید که تمام کلمات سر جای خودش باشد. چرا؟ چون طبیعت قرآن است.

قبلاً بحث کردیم، نمیدانم مفصل بود یا نه. عرض کردیم خصوصیت قرآن کریم در وحی قرآنی به تحدی است. مرحوم صدوق در عقائد الامامیه فرمودند خیلی وقتها جبرئیل وحیای میآوردند که وحی بیانی بود. یعنی ملک وحی میگفت مقصود از این آیه این است. به این وحی بیانی میگوییم. یا توضیحی که تفسیر نبوی است. حضرت کلماتی را از علم خودشان توضیح دادند؛ نفرمودند که جبرئیل آورده. به این تفسیر نبوی میگوییم. ولو میگوییم «لاینطق عن الهوی»، ولی علمی که خدا به ایشان داده مراحلی را طی میکند، ضوابطی دارد، رسومی دارد. رسم نزول ملک یک جور است، رسم آن چه در قلب مبارکشان هست، فهمی که خدا به ایشان داده یک جور است. البته در اعتقادات

حقه گاهی از آن نزول ها خیلی بالاتر است. آن جای خودش. اینهایی که خدا به ایشان داده را می‌فهمند. به این تفسیر نبوی می‌گوییم.

وحی بیانی؛ ملک آورده. وحی بیانی چیست؟ در آن تحدی نیست. نمی‌گویند مثل آن را بیاور. مانند حدیث قدسی. حدیث قدسی وحی است، ملک آورده اما تحدی ندارد. نمی‌گوید که مثل آن را بیاور. تورات و انجیل در طول تاریخش، احدی از یهودی ها و مسیحی ها یک نفر نگفته که مثل تورات بیاورید. تحدی در تورات و انجیل نبوده.

اما یکی از معروفترین چیزهایی که در قرآن مطرح بوده تحدی است. بنابراین تحدی در وحی قرآنی محوریت دارد. تحدی یعنی هر حرف در وحی قرآنی موضوعیت دارد. الفاظ در وحی مورد تحدی و در قرآن مرآتیت ندارند. حامل معنا نیستند. خودشان در کنار معنا موضوعیت دارند. شما حق ندارید یک حرف آن را عوض کنید. این شد قرآن. وحی قرآنی یعنی الفاظ، نه فقط کلمات. حتی تمام حروف دخالت دارند.

روایت معروفی است که حضرت فرمودند هر کسی حرفی از قرآن بخواند، اعطاه الله بکل حرفٍ حسنة؛ بعد خود حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توضیح دادند و فرمودند: «لا أقول: «الم» حرف. بل ألف حرف، و لام حرف، و میم حرف[2]»؛ یعنی در وحی مورد تحدی، لفظ و معنا، نشانه و ذوالنشانه باید تنظیم شود و جفت و جور شود. تودینی تکوینی است. اصلاً این قوامش است. اگر حرف را به هم بزنید تودینی تکوینی نیست. این لب قرآن کریم است. و لذا اقتضاء قرآن این است که «اقرئه علی حرف واحد». چیز مشکلی نیست. یعنی اقتضائش این است. چون در آن تحدی می‌آید و لفظ موضوعیت دارد.

فقط این می‌ماند که در «فتوکل» و «و توکل» چطور نمی‌توان در هر دو، حرفش را تغییر داد؟ آن را باید با سبعة احرف تاویل اعظم –اجری الاموز علی سبعة احرف- توضیح بدهیم. غیر از فضای این روایت است. این روایت فضای قرائت است؛ ان تقرأ. یک وحی تحدی قرآنی آمده، اقرئه علی حرف واحد. نمی‌توانید به آن دست بزنید. بلکه باید همان را بخوانید. چون الفاظش موضوعیت دارد. الفاظ دخیل است. اقرئه علی حرف واحد. پس صحبت سر قرائت است. صحبت سر ایجاد یک مقرو سابق است. ایجاد، ایجاد فرد است. شما که می‌خوانید دارید فردی از یک آیه را ایجاد می‌کنید. شخص است؛ شخصی که از یک آیه ایجاد کردید.

در چنین فضایی می‌خواهید بخوانید و ایجاد کنید. باید «علی حرف واحد» باشد؛ نباید آن را تغییر بدهید. «وسِّع علی امتی»؛ یعنی ولو خدا به شمای پیامبر دستور داده بخوان، یعنی شما و امتت. لذا حضرت فرمودند «وسِّع علی امتی». چرا؟ چون امت من ناقص هستند، عاجز هستند، در معرض لاحن بودن هستند، در معرض ساهی بودن هستند، در معرض ناسی بودن هستند. هم غلط می‌خوانند و هم فراموش می‌کنند و هم سهو می‌کنند. «وسِّع»؛ توسعه بده.

شاگرد: به معنای تخفیف می‌شود؟

استاد: یعنی سخت نگیر. یعنی لاتضایق لهم؛ اجعلهم فی سعة. الناس فی سعةٍ ما لایعلمون؛ یا «فی سعةٍ ما لایعلمون». روایت معروف برائت.

شاگرد۲: دو فضای جدا است.

استاد: بله، یعنی فضای فقه است. «وسِّع علیهم» یعنی آنها را به سخت تکلیف نکن.

شاگرد: این بیان با ذیل روایت –سبعة احرف- چجور می‌شود؟

استاد: الآن داریم جلو می‌رویم تا ببینیم سبعه چه می‌شود. اوالً نسخه اصل سه بار تکرار شده بود. دیدی که در نسخه‌های آن را انداخته بودند. در بحارالانوار بود و در اینجا هم دیدی. من به گمانم به‌خاطر مسامحه و حالت قیاسی آن را انداخته‌اند. نسخه اصیل همانطوری که خود مرحوم صدوق آورده‌اند، شاید دوبار هم نبوده و سه بار بوده. شاید آن چه که در کروشه گذاشته‌اند را دیگری انداخته باشد. این احتمال در ذهن من قوی است که سه بار تکرار شده.

شاگرد: در روایات دیگر که تکرار نشده.

استاد: نه، خصوص این سند عبدالله هاشمی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند. آن روایت جای خودش. این را عرض می‌کنم. این چطور بوده؟ ظاهراً همین نسخه خصال خوب است.

چرا این را عرض می‌کنم؟ به‌خاطر اینکه ظرافتی هست که این سؤال در ذهن آدم فوری مطرح می‌شود؛ «اقرأ علی حرف واحد»، بعد می‌گوید «اقرأ علی سبعة احرف». خب چطور می‌شود که یک دفعه از واحد به سبع می‌رود؟ طبیعی کار این است که ابتدا بگوید «علی حرفین»، «علی ثلاثة احرف» که روایت هم داریم. اما در اینجا یک دفعه به هفت رفته است. و حال آنکه وقتی این سه باشد، می‌بینید که در هفت مناسبت زیبایی هست. سه امر هست و سه مسأله. هفتمی آنها سبعة احرف می‌شود. یعنی گام هایی که در حدیث طی شده، شش گام است که آمده. «اقرئها علی سبعه» گام هفتم است. خود این گام ها لطافت هایی را در بر دارد. سه تا امر و سه تا مسأله و سؤال «وسّع» هست. هفتمی آنها شده «اقرأ علی سبعه». یعنی در تمام این گام ها ملاحظه شده که خود «اقرئها علی سبع» گام هفتم است، به حمل شایع.

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

[2]تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج۱ ، ص: ۹۱

بازبینی #3
ایجاد شده 9 آوریل 2024 14:26:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 مه 2024 11:58:09 توسط ... .